

الحيوان الضاحك

احمد كمبى فلاحيه



اشاره:

«كاريكاتور» پس از دريافت توسط حس بنيابي، توسط ذهن تحليل مي شود و براساس قياسي كه صورت مي پذيرد، ما را به خنده يا گريه وامى دارد. گريه، انعكاس حس انسان دوستي ماست ولي خنده به صورت پيچيده تري توليد مي شود و ناشى از بازتاب هاى متعدد است.

در اين مقوله به اين بازتابها و چگونگي تحليل ذهن در اين خصوص پرداخته شده است. تحليل عمل خنده در دوره باستان توسط ارسطو و شاگردانش و در دوره معاصر توسط برگسون و همكارانش مورد تجزيه و تحليل قرار گرفت. نتيجه اين مطالعات، نظريه هاى است كه توسط دو گروه ارايه شده است.

در اینجا با تاريخچه اين نظريه و ايرادات وارد به آن آشنا مي شويد.

الحيوان الضاحك

فيلسوف آدمي است نسبتاً پرحوصله كه مي نشيند و از فلسفه صحبت مي كند
انسان تنها حيواني است كه مي خندد.

حيوانات، از

طريق ارسال علايم و امواج

گونگون، اين قصد، ميسر مي شود.

«ارسطو»

پس از آن ارسطو، ورژن از تعريف انسان را ارايه داد و گفت: «انسان حيواني است متفكر» شاگردانش هم طبق معمول قلم ها را تيز كردند و برايش طومارها نوشتند كه بسياري از حيوانات مثل دلفين و ميمون فكر مي كنند و كارهايي مي كنند كه منشا آنها از تفكر است و نه از غريزه!! پس از اين كش و قوس، ارسطو تا مدت ها چيزي نگفت و تئوري جديدي ارايه نكرد. شاگردانش هم براي مدتي قلم ها را غلاف كردند و نفس راحتی كشيدند تا اينكه يك روز كله سحر دوباره سر و كله ارسطو پيدا شد او گفت ملت در ميدان شهر يا در پارک يا هر جای مناسب ديگري جمع شوند. او همچنين اضافه كرد كه قصد مطرح كردن يك نظريه جديد را دارد.

شاگردانش هم راه افتادند و جار زدند كه ايها الناس بشتابيد كه غفلت موجب پشيماني است و از اين حرفها يك ساعت بعد تعداد قابل توجهي از فرهيختگان شهر در محل گردهمايي جمع شدند و به انتظار طرح نظريه جديد نشستند... البته بعضي از آنان هنوز ايستاده بودند. چون «جاه» به اندازه كافي موجود نبود! چند لحظه بعد آقای ارسطو آمد

البته گاهي مي ايستد و اين كار را مي كند!! در زمان هاي خيلي دور در جايي موسوم به آتن يك عده فيلسوف مي نشستند و ساعت ها از مسائلي مختلف صحبت مي كردند. مباحث عمده اي آنان پيرامون انسان و مناسبات وي بود... و اينكه چطور مي شود فلان كرد و چطور مي شود فلان نكرد! سركرده اين فيلسوفان آقای خوش مشربي به نام ارسطو بود. نامبرده زحمت زيادي براي تعريف «انسان» به خرج داد و چندين بار ورژن آن را تغيير داد. در اين جريان، تعاريف متعددي مطرح شد و هر بار كامل و كاملتر مي شد. شاگردان ارسطو نيز مرتب با او بحث و جدل داشتند. گاهي مي شده مشاجرات تا غروب طول مي كشيد. شاگردان ارسطو موسوم به فيلسوفان جوان، بسيار پر انرژی بودند و گفته هاي استاد را به سادگي نمي پذيرفتند. در مقابل زور ارسطو به آنها نمي رسيد و هر روز تعريف جديدي از انسان ارايه مي داد. او قبل از هر چيز گفته بود: «انسان حيواني است ناطق» بعد يك عده به او ايراد گرفتند كه اگر نطق به صحبت كردن باشد، خوب... طوطي هم صحبت مي كند و اگر منظور، بيان «خواسته» باشد در اكثريت قريب به اتفاق





مشاره
 دکوریکورپس و درخت توسط
 حسن بیلی، توسط ذهن تحلیل
 می شود و بر اساس قیاسی که
 صورت می پذیرد، ما را به خنده یا
 گریه وامی دارد. گریه، انعکاس
 حسن فکری دوستی منست ولی
 خنده، صورت پیچیدگی تولید
 می شود و ناشی از بازیهای
 متعادلست.
 دلی قرابلیلی، بازیولوچکوکی
 تحلیل ذهن در این خصوص
 پرداخته شد. تحلیل عمل
 خنده در ریاست سلطان سطر
 و شاگردانش و در دوره معاصر
 توسط برگسون و همکارانش
 مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.
 نتیجه این مطالعات، نظریه‌ای
 است که توسط دکتر

با آنچه می‌گوییم کاملاً متفاوت است و اصلاً قابل مقایسه هم به نظر نمی‌رسد.

خندیدن، نتیجه یک مقایسه است و عمل مقایسه، ناشی از تحلیل ذهن است! حیوان چون نمی‌تواند مقایسه کند پس تحلیل هم نمی‌تواند بکند. و بنابه این دو دلیل نمی‌تواند بخندد. می‌گویند یک روستایی به شهر آمده بود. در شهر لامپ‌هایی را دید که با رشته‌ای به سقف آویزانند و نورافشانی می‌کنند. هنگام مراجعت، لامپی خرید و با سیمی آن را به سقف اتاق خانه‌شان آویزان کرد... و بعد با کلی تعجب و شگفتی و چیزهایی از این قبیل مشاهده کرد که لامپ روشن نمی‌شود و الخ!! اساس خنده ما در تمام لطیفه‌ها، نوعی مقایسه است نه فقط در جک‌ها و لطایف بلکه در هر امر موجود مضحک، شاهد نوعی مقایسه هستیم. مثلاً یک مرد کوچک با یک زن خیکی سرگرم رقص اند. خب... این صحنه به نوعی خنده‌آور است دلیل آن هم احساس نوعی مقایسه است میان این دو!! قاعده بر این بوده که معمولاً دو نفر «هم قد» در رقص شرکت داشته باشند ولی آنها با یک عدم تجانس (لااقل از نظر کمی) خود را برای رقصیدن آماده کرده‌اند. و همین عدم تجانس است که در یک مقایسه ساده، خود را به ما می‌نمایاند. چرا وقتی به سرک می‌رویم، غش خنده می‌شویم؟ چون در آنجا نمونه‌های بسیار صریحی از عدم تجانس (چه کمی و چه کیفی) رویه‌روی ما ظاهر می‌شوند. مثلاً مردی جلو می‌آید که شلوارش، ظرفیت ۴ نفر دیگر را در خود دارد یا کفشش چند برابر کفش‌های دیگران است یا دماغش بیش از اندازه درشت است.

خب این برنامه‌ها بر اساس «اصل مقایسه» ساخته و پرداخته می‌شود. شاید بتوان دلایل دیگری جز «مقایسه» برای خندیدن در نظر گرفت ولی این دلیل نمی‌شود که ما از اهمیت اصل یاد شده بکاهیم و آن را جزئی یا ناچیز جلوه دهیم.

و گفت: ای مردم فرهیخته‌ی آتن! بر شما مژده باد اینک نظریه‌ای را تدوین کرده‌ام که همگی بر من آفرین خواهید گفت!

در این حال مردم فرهیخته‌آتن شروع کردند به دست زدن و سوت کشیدن! ارسطو ناگهان بر آشفت و گفت آقایان و خانم‌ها! دست نزنید، ضمناً سوت هم نکشید مگر می‌خواهید بساطمان را برچینند؟ اینک اجازه دهید حرفهایمان را بزنیم. من به این نتیجه رسیدم که تفاوت بارز میان انسان و حیوان، فعل خندیدن است. پس جهت آرایه تمایز تام می‌توان انسان را اینچنین تعریف کرد: «الانسان = الحيوان الضاحک!» البته ارسطو عربی بلد نبود و عربی هم حرف نمی‌زد. منتها جمله یادشده، اولین بار در یک نوشته عربی رویت شد و لازم دیدم آن را به همان صورتی که بود بیاورم.

پس از طرح این نظریه مردم فرهیخته آتن یواش یواش متفرق شدند و هیچ کس نماند جز چند نفر که در آن حوالی بستنی قیفی می‌فروختند!

پس از این ماجرا شاگردان ارسطو، دیگر اعتراض چندانی به ایشان نکردند چون دیدند بر جدی‌ترین تمایز میان انسان و حیوان، انگشت گذارده است. تا حالا هم کسی ثابت نکرده است که فلان حیوان، قدرت خندیدن دارد. البته خندیدن را با مسایلی نظیر قلقلک دادن و ریسه رفتن اشتباه نگیرید. اینها یک مکانیسم عصبی است. ممکن است کف پای یک گوریل به وسیله «پر» یا «فوت» تحریک شود و نامبرده هم رفتاری شبیه انسان از خود بروز دهد ولی این صرفاً یک عکس‌العمل است که رشته‌های عصبی از خود نشان می‌دهند.



دلایل دیگر خنده، تقریباً فلسفی یا روانی اند و با اصل مقایسه چندان کاری ندارند.

پاره ای از فلاسفه، به خصوص نوع بدبین، معتقدند که خنده واکنشی است در برابر اسارت این جهان! خب، حالا چه کند؟ خط کشی کند؟ یعنی خود کشی کند؟! یا بنشیند عرق بخورد (مثلاً)؟ این حضرات معتقدند که انسان از آن جهت می خندد که زندگی را برای خود قابل تحمل سازد.

شاید خنده در این تعریف جدید، نقشی تخدیر گونه به خود بگیرد، البته گفتم شاید. اگر این نقش را موقتاً و یا عجالتاً بپذیریم می توانیم پیش فرض های بعدی را هم قبول کنیم. وقتی ما در پس هر شکست می خندیم، در واقع خواسته ایم برای مدتی خود را سرگرم کنیم و از این رهگذر، زحمت رویارویی با واقعیت تلخ زندگی را بر خود هموار نسازیم.

البته شاید این نظریه چندان دقیق، به نظر نیاید، واقعیت امر این است که ما با خندیدن، شرایط سخت را نادیده گرفته یا آنها را سرسری انگاشته و بدین وسیله از تاثیر مخرب آنها می گاهیم.

تخدیر گونه بودن خنده شاید از آن جهت باشد که انسان سرانجام خود را با یاس و درماندگی ناشی از حضور در این دنیای محکوم به فنا، روبه رو می بیند.

یاس و درماندگی، دو روی یک سکه اند. آدم وقتی درمانده می شود و چاره ای برای درماندگی خود نمی بیند، دچار یاس و افسردگی می شود.

وقتی ما به قصد گرفتن تاکسی دستمان را بالا می بریم، خوب می دانیم که این دست یک بار دیگر بالا

خواهد رفت چون امید را هنوز از دست نداده ایم... ولی هنگامی که کاملاً خسته و ناامید می شویم و تصمیم می گیریم که بر گردیم، در این حالت، لبخند کمرنگی بر لبانمان ظاهر می شود این خنده، خنده پذیرش ناکامی است و به ما این امکان را می دهد که راحت تر شکست و ناکامی را بپذیرا شویم. من میل ندارم این مبحث را با یاس فلسفی مخلوط کنم، به عمد این مثال (تاکسی) را زدم تا بایک مورد کاملاً معمولی روبه رو باشیم.

یک گوسفند وقتی در مرتع، علفی نمی یابد، هیچ گاه خندان از مرتع بیرون نمی آید. این انسان است که مدام دنبال وضعیتی است تا شرایط سخت را بر خود هموار سازد و بار اندوه را سبک گرداند.

یک بار نیمه های شب بود که به خانه رسیدیم و البته هیچ کس هم در منزل نبود. کلید انداختم در باز نشد یک بار دیگر سعی کردم... و ناگهان کلید شکست. بی اختیار خنده ام گرفت. روانشناسان این خنده را نوعی مکانیسم جبرانی نامیده اند.

شاید با بیان دیگر بتوان آن را مکانیسم دفاعی نیز نامید. چون در برابر فشار روحی شدید که قرار است روح و روان ما را سوهان بزند، به عنوان نوعی «سپر» عمل کرده و از بروز ضایعات جلوگیری می کند. یکی از فیلسوف مشربان می گفت: «اگر چیزی از ما دزدیده شود و به جای حرص، بخندیم خیلی چیزها را از دزد پس گرفته ایم» خنده نوعی معامله است با فراز و نشیب های زندگی... و صد البته نباید آن را با بی خیالی یا ولنگاری یکی دانست. خنده نوعی واکنش خردمندانانه است که آدم در عین خونسردی به فکر حل ما وقع می افتد. راه حلی که فلسفه ارابه می دهد کم و بیش



